



گذشته آمد و به دکتر گفتم: «سال‌ها قبل شیمیایی شده بودم.» و ماجرای آن دو سال را برایش تعریف کردم. ابتدا تلاش داشتند جلوی رشد بیماری ام را بگیرند، اما انکار کار از کار گذشته بود و درمان به این راحتی‌ها هم نبود.»

قسمتی از روده‌اش را برداشتن

همسر شایقی تعریف می‌کند: «همسر من خیلی به فکر خودش نبود و سخت نمی‌گرفت. زمانی که دکتر رفت به همسر من گفته بودند: «دیر آمده‌ای؛ عفونت روده کار خودش را کرده است.» او را برای شیمی درمانی فرستادند و بعد هم رادیوتراپی که شاید زخم‌هایش کوچک شود و نیازی به جراحی و کلسومی نباشد، اما درمان جواب نداد و باید جراحی می‌شد. بالاخره پزشکان به اتفاق اعلام کردند باید جراحی انجام شود و در این عمل قسمتی از روده‌اش را برداشتنند و اکنون کیسه‌ای به او وصل کرده‌اند که کار روده را انجام دهد.»



زنده برگشتیم که هر ۳ نفر هم شیمیایی شده بودیم و وضعیت خوبی نداشتیم. از سر تا نوک پا سوخته بودیم. ابتدا ما را به بیمارستان صحرایی نقده و بعد میاندوآب بردند تا اقدامات اولیه را انجام دهند. از آنجا ما را به بیمارستان سوختگی تبریز فرستادند. تمام پرسنل بیمارستان‌ها را توجیه کرده بودند که هر بیماری با این علائم آمد فقط زخم‌ها و تاول‌هایش را با آب سرد بشوید. یکی از پرستارها اطلاعات کافی نداشت و روی دست من پماد سوختگی زد که دستم خون‌ریزی کرد. هر بیمارستانی که واردش می‌شدیم لباس‌هایمان را می‌سوزاندند و استریل می‌شدیم. پس از ۱۰ روز ما را به بیمارستان «امام رضا» می‌مشهد آوردند. بیمارستان به دلیل حضور مجروحان زیاد خیلی شلوغ بود که در راهروی بیمارستان بستری شدیم و پس از دو روز ما را به خانه فرستادند و به جای آن هر روز پرستار می‌آمد و پانسمانم را عوض می‌کرد.»

حرارت بدن در دشت را تشدید می‌کرد

همسر شایقی در این قسمت گفتگو با ما همراه می‌شود و می‌گوید: «یک هفته مانده بود به عید که به خانه خودمان رفتیم و زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. یادم نیست چند روز مانده بود به عید که مهدی و برادر من عازم جبهه شدند. روز سیزده فروردین هم به ما خبر دادند که به بیمارستان «امام رضا» برویم. بیمارستان خیلی شلوغ بود. همه آه و ناله می‌کردند. افرادی بودند که وضعیتشان از همسر من هم بدتر بود. رسیدگی به این تعداد مجروح سخت بود. همسر من را زیاد نگر نداشتند و به خانه فرستادند. هیچ نوع دارویی برایش نبود. فقط پماد ماهی می‌دادند و می‌گفتند: «از این پماد روی تاول‌هایش بزنید.» تاول‌ها ریز و درشت بود. وقتی می‌ترکید حالت زخم و چرکی داشت. هنوز یک تاول خوب نشده تاول دیگری جایش را می‌گرفت. هر دو روز یک پماد استفاده می‌شد. بدنش داغ بود و حرارت زیادی داشت؛ برای همین خیلی سریع پماد اثرش را از دست می‌داد. سوزش زیادی داشت و شب‌ها تا صبح نمی‌خوابید و راه می‌رفت. دو سال طول کشید تا بهبود یافت.»

بیماری خفته‌ام بیدار شد

شایقی ۲ سال از زندگی‌اش را این چنین گذراند. پس از این مدت کم‌کم خوب شد، اما پزشکان به او تذکر دادند «الان که بهتر شدی و تا ۲۰ سال هم مشکلی نداری، اما ۲۰ تا ۲۵ سال دیگر مشکلاتت به اوج خودش می‌رسد.» او برایمان تعریف می‌کند: «یک روز خواهرمان بنیاد شهید به منزل ما آمدند و به من گفتند: «شما جانباز ۲۵ درصد شیمیایی هستید. بیا بیدار بنیاد تا پرونده‌تان را کامل

هم نمی‌دید، اما باز هم خدا را شکر می‌کنم. دردهای یک سر ما جرات، اما هزینه هم دردی است که تحملش سخت‌تر است. وقتی پولی برای درمان نداشته باشید این بیشتر از درد جسمانی شما را آزار می‌دهد. هر جلسه فیزیوتراپی اش ۱۲۰ الی ۱۳۰ هزار تومان می‌شود که بنیاد شهید فقط ۵۰ درصدش را به اومی دهد که آن هم خودش مجاری است که در ادامه آن را می‌خوانید.

بمبی که خنثی نشد

زمان جنگ وضعیت جور دیگری بود. همه دوست داشتند هر طور شده جلو دشمن را بگیرند. هر چند سلاح‌ها مجهز و پیشرفته نبود، اما عقیده رزمندگان آن قدر قوی بود که وقتی می‌گفتند: «امشب عملیات است. این منطقه باید خنثی شود.» همه قدم جلو می‌گذاشتند. هیچ‌کس به فکر خودش نبود. در آن شرایط پاک‌سازی زمین مین به معنای آن بود که خودت را روی مین بیندازی تا ۲ متر در ۲ متر خنثی و منطقه آزاد شود؛ هیچ راه دیگری غیر از این نبود. طی ۲ ساعت باید معبر بازمی‌شد. وقتی قرار بود رزمندگان از روی سیم‌خاردها عبور کنند دو راه بیشتر نبود: یا باید سیم‌خاردها را می‌بردند و کنار می‌زدند که زمان‌بر بود یا اینکه روی آن فرشی پهن می‌کردند که رزمندگان بتوانند عبور کنند، اما در آن شرایط فرشی هم در دسترس نبود؛ برای همین برخی از رزمندگان داوطلبانه خودشان را روی سیم‌های خاردار می‌انداختند تا دیگران عبور کنند. شایقی تعریف می‌کند: «در جبهه اعلام کردند آن‌هایی که می‌توانند ۲ سال خدمت کنند بیایند و آموزش ببینند. من هم اعلام آمادگی کردم و برای خنثی کردن بمب‌های شیمیایی آموزش تخصصی «شین میمر» را دیدم. برای آموزش اعزام شدیم به دانشگاه «امام حسین» تهران و دوره‌های لازم را دیدیم. سپس به حلبچه، کردستان و ماهوت عراق اعزام شدیم.»

او ادامه می‌دهد: «بمب شیمیایی حالت آبکش دارد و از سوراخ‌هایش مواد شیمیایی بیرون می‌ریزد و با اکسیژن مخلوط می‌شود، بخار تولید می‌کند و تا ارتفاع یک متر از زمین پخش می‌شود. نحوه خنثی کردنش هم بدین صورت است که پودرهایی مانند کپسول آتش‌نشانی داشتیم، به محض اینکه بمب شلیک می‌شد باید روی آن را استتار می‌کردیم تا بمب عمل نکند. در عملیات «بیت المقدس ۲» هم مانند دیگر عملیات‌ها برای خنثی کردن بمب‌ها رفتیم. یکی از بمب‌ها منفجر شد و مواد آن روی من ریخت. ۷۲ ساعت در آنجا بودیم و گاز شیمیایی کار خودش را کرده بود. از ۲۴ الی ۲۵ نفری که برای این مأموریت رفته بودیم فقط ۳ نفر

یکی از بمب‌ها
منفجر شد و مواد
آن روی من ریخت.
۷۲ ساعت در آنجا
بودیم و گاز شیمیایی
کار خودش را کرده
بود. از ۲۴ الی ۲۵
نفری که برای این
مأموریت رفته بودیم
فقط ۳ نفر زنده
برگشتیم که هر ۳
نفر هم شیمیایی شده
بودیم و وضعیت
خوبی نداشتیم. از
سر تا نوک پا سوخته
بودیم